

## علم‌زدگی و بحران در علوم انسانی □

رمضان مهدوی آزادبنی<sup>۱</sup>

### چکیده

**هدف:** هدف این تحقیق، بیان ضرورت یکی از انواع تحوّل است که باید در علوم انسانی شاهد وقوع آن بود. دغدغه در خصوص دانشگاه اسلامی و اسلامی شدن دانشگاهها یکی از دل‌مشغولی‌های صاحب‌نظران و مسئولان امر بوده است. همچنین در سالهای اخیر شاهد هستیم که توجه به علوم انسانی و ضرورت تحوّل آن، یکی دیگر از دغدغه‌های جاری اندیشمندان جامعه اسلامی شده است. میان این دو نوع دل‌مشغولی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ زیرا اسلامی شدن دانشگاهها، مستلزم وقوع تحوّل در علوم انسانی موجود در دانشگاههاست. **روش:** روش تحلیل اسنادی نشان خواهد داد که چگونه علم‌زدگی به عنوان یک روش انحصاری، می‌تواند محتوی و غایت علوم انسانی را تحت تاثیر قرار دهد. **یافته‌ها:** یکی از گامهای مهم در مسیر اسلامی شدن دانشگاهها، متحوّل ساختن علوم انسانی به معنای تطهیر آن از تفکر انحرافی علم‌زدگی است. قطعاً آن نوع علوم انسانی رایج در دانشگاه که بر علم‌زدگی محدود است، نمی‌تواند جزیی از یک دانشگاه اسلامی به حساب آید؛ زیرا در قالب این نظام فکری، تنها سازوکارهای محدود به عوامل مادی به رسمیت شناخته می‌شوند و بسیاری از ارزشهای مورد تأکید در دین اسلام، قابل دفاع و تبیین نخواهد بود. اسلام ضمن اینکه به فراگیری دانش تجربی دعوت و تشویق می‌کند، هیچگاه حد و مرز نظام فکری انسان را محدود به دانش تجربی نمی‌کند و در تمام حوزه‌هایی که موسوم به علوم انسانی است، به علل و سازوکارهای فراتر از دانش تجربی توجه و توصیه می‌کند. **نتیجه‌گیری:** این تحقیق نشان می‌دهد که علم‌زدگی یکی از آسیبهای عمده برای علوم انسانی اسلامی است و تطهیر آن از این آسیب، یکی از گامهای مهم در اسلامی شدن دانشگاهها محسوب می‌شود.

**واژگان کلیدی:** علم‌زدگی، دانشگاه اسلامی، علوم انسانی، ارزش، انقلاب.

□ دریافت مقاله: ۹۰/۰۳/۲۹ ؛ تصویب نهایی: ۹۰/۰۷/۱۷

۱. دکترای فلسفه دین و استادیار دانشگاه مازندران / آدرس: مازندران، بابلسر، دانشگاه مازندران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی / شماره تماس: ۰۱۱۲-۵۳۴۲۶۹

Email: dr.azadboni@yahoo.com

### ▪ مقدمه و طرح مسئله

بعد از انقلاب اسلامی انتظار وقوع برخی تحولات در جامعه امری بدیهی به نظر می‌رسید؛ چرا که مفهوم انقلاب، در بر دارنده چنین انتظاری است. البته ابعاد وقوع چنین تحوّل‌ی، گسترده بود و طراحی و تنظیم آن، چه در اصول عملی و چه در قالبهای فکری، امری آسان نبود. بنابر این، طبیعی به نظر می‌رسد که طی فرایند زمانی در عمل شاهد تحقق این انتظارات باشیم. عده‌ای تحولات را در سطح ظاهری جامعه می‌دیدند و تحقق جامعه اسلامی را به این شیوه دنبال می‌کردند که باید ظاهر زندگی مردم هر چه سریع‌تر شکل اسلامی پیدا کند. تفکیک جنسیتی در فضاهای آموزشی و طراحی پوشش الزامی به سبک خاص، نمونه‌هایی از این سیاست‌گذاری‌ها محسوب می‌شود. در مقابل، عده‌ای دیگر، ضرورت وقوع تحولات در جامعه را در سطوح دیگری دنبال می‌کردند و باورشان این بود که برای تحقق تحولات در سطوح ظاهری زندگی انسانها، باید نخست از درون، شرایط را برای تحول فراهم کرد. به عنوان نمونه، توجه به منابع درسی در مراکز آموزشی و تطهیر آن از آموزه‌های مادی‌گرایانه و مانند آن را باید در اولویت قرار داد. البته در این مجال بنا نیست میان این دو شیوه قضاوتی به عمل آید، بلکه نکته اساسی این است که انتظار وقوع برخی تحولات به منظور اسلامی شدن جامعه، پدیده عام و رایجی بود که بعد از وقوع انقلاب اسلامی به یکی از اهداف عمده برای مسئولان تبدیل شد. در این میان، توجه به دانشگاه و سهم دانشگاه در اسلامی شدن جامعه بعد از انقلاب اسلامی در خور توجه بود؛ به نحوی که منجر به ظهور ایده اسلامی شدن دانشگاه شد. در همین رابطه، تحقق دانشگاه اسلامی به یکی از دغدغه‌ها و مأموریت‌های عمده برای مسئولان امر و صاحب‌نظران تبدیل شد.

بیش از سه دهه از حیات انقلاب اسلامی می‌گذرد، بررسی نتیجه و کارنامه تلاش‌های انجام شده در تحقق آرمانها و انتظارات انقلابی قابل توجه است. در وضعیت کنونی، این مسئله در کانون توجه قرار دارد که علوم انسانی رایج در دانشگاهها در برآوردن آرمانهای انقلاب اسلامی در جامعه، چه سهم و نقشی داشته و دارد؟ ظهور برخی چالشهای فکری و فرهنگی به ویژه در ارتباط با نسل جوان و دانشگاهی، ذهنها را متوجه ریشه و منشأ این مسئله کرده است. عدم تحقق برخی آرمانهای فرهنگی و اجتماعی در حوزه نظر و عمل، سبب شد تا این مسئله مطرح شود که ظرفیت موجود در علوم انسانی از چه نقص و فقدان رنج می‌برد. البته روشن است در یک نگاه اجمالی می‌توان علوم انسانی را توصیف کرد به مجموعه معارفی که با ایجاد تحولات آرماتی و مطلوب سر کار دارد. به عبارت دیگر؛ انتظار همگان از علوم انسانی، تحقق برخی تحولات مطلوب در افراد و جامعه است و لذا علوم انسانی از نوع معارف انقلابی و «دگرگون‌ساز» است. اما

## علم‌زدگی و بحران در علوم انسانی ❖ ۸۹

به نظر می‌آید وضعیت جامعه کنونی ما به گونه‌ای است که انتظارات و اهداف مورد توقع از علوم انسانی، تحقق نیافته است. در مواجهه با چنین امری که شاید بتوان از آن به یکی از بحرانهای ایران امروز تعبیر کرد، ذهن محققان به دنبال کشف پاسخ مسئله معطوف شد.

یکی از دیدگاههای رایج در خصوص ریشه و منشأ بحران مذکور، بومی نبودن علوم انسانی است. به عبارتی؛ گمان می‌رود بومی نبودن علوم انسانی، ریشه از کار افتادن این علوم در وضعیت کنونی و عملی نشدن اهداف مورد توقع از آن است و بحران ضعیف شدن علوم انسانی، معلول بومی نبودن آن است و بدین طریق، بعد از گذشت بیش از سه دهه از عمر انقلاب اسلامی، هنوز شاهد تحقق دانشگاه اسلامی در سطح مطلوب نیستیم. در نتیجه، راه حل مناسب و مؤثر این بحران را باید از طریق توجه کردن به بومی‌سازی علوم انسانی و در کانون قرار دادن آن دنبال کرد.

نکته و مسئله‌ای که در این میان ظاهر می‌شود، معنا و تفسیر مناسب از «بومی‌سازی» علوم انسانی است.<sup>۱</sup> هدف نویسنده در این مقاله، ارائه معنا و برداشت مناسب از بومی‌سازی علوم انسانی است. در این رابطه نشان داده خواهد شد که فرایند بومی شدن علوم انسانی، نادرست و چه بسا ناممکن است. در خصوص هدف این مقاله، یادآوری این نکته برای تعیین حدود و ثغور مباحث قابل توجه است که نویسنده برای ارائه فهم و معنای مناسب از بومی شدن علوم انسانی، مباحث خود را ناظر به ایده انحرافی علم‌زدگی می‌کند و تاکید خواهد شد که چگونه علم‌زدگی در علوم انسانی مانع از تحقق دانشگاه اسلامی شده و به دنبال آن نمی‌توان شاهد وقوع آن نوع از تحولات در رفتار نسل دانشگاهی شد که از آرمانهای انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر؛ مدعای مطرح در تحقیق حاضر، توجه به این امر (فرضیه) است که: علم‌زدگی آسیب و عاملی است تا بومی نبودن علوم انسانی را در کنار حرکت آهسته‌اش به سمت آرمانهای اسلامی، متهم ببینیم و آنچه سبب می‌شود تا بومی کردن علوم انسانی، به عنوان یک پروژه ضروری، ممکن و معنادار در نظر گرفته شود، مسئله سهم دانش تجربی در علوم انسانی است.

### ■ چستی علوم انسانی؟

از آنجا که یکی از مفاهیم مأخوذ در عنوان مقاله حاضر، اصطلاح علوم انسانی است، لازم است کمی در خصوص معنا و ارزش این رشته از معرفت بشری بحث شود. مراد ما از علوم انسانی در این مقاله، همه

۱. نویسنده در مقاله دیگری همین پرسش را مطرح و یکی از معانی بومی‌سازی علوم انسانی را در آن ارائه کرده است. در این رابطه، مبنای هستی‌شناسی و انسان‌شناسی به عنوان دو جزء مهم در تحول علوم انسانی مورد تأکید است. در این تحقیق جزء مهم دیگری تحلیل می‌شود و آن، طهارت علوم انسانی از ایده نادرست و انحرافی علم‌زدگی است که به عنوان یک عامل مهم در عدم بومی شدن علوم انسانی، نقش محوری دارد. (مهدوی آزادبنی، ۱۳۸۹)

معارفی است که محدود به مشاهده و تجربه نیستند؛<sup>۱</sup> فیزیک، شیمی و... نمونه‌هایی از معارفی‌اند که از طریق روش مشاهده و به عبارتی؛ به وسیله میکروسکوپ یا تلسکوپ به دست می‌آیند. اما برخی از معارف نیز از این طریق به دست نمی‌آیند. البته در بیان چستی یک رشته از معرفت، تنها توجه به شیوه کسب آن کفایت نمی‌شود، بلکه ملاحظه هدف و موضوع یا مسائل آنها نیز ضروری است.

همان‌طور که در مطلب پیش‌گفته، در تمایز علوم انسانی از علوم غیر انسانی با تکیه بر روش مطالعه و پژوهش به طور سلبی عمل شد، به لحاظ هدف و موضوع یا مسائل نیز به طور سلبی چنین تمایز و مرزبندی‌ای قابل تصور است. موضوع مورد مطالعه برخی از علوم، جزئی از جهان طبیعت به منظور آشکارسازی اسرار آن و احتمالاً تسخیر و تسلط بر آن است؛ فیزیک، شیمی، زیست و... نمونه‌هایی از این علومند.<sup>۲</sup> اما به طور ایجابی باید گفت که در کنار این قبیل معارف، مشاهده می‌شود عده‌ای از محققان نه بخشی از جهان طبیعت را، بلکه بیشتر با محور ساختن انسان و زندگی اجتماعی، در پژوهشهای خود به دنبال آشکارسازی اسرار و مجهولات حیات انسان هستند. البته در این اقدام به لحاظ روش تحقیق، در دایره تنگ آزمون و تجربه قرار ندارند و روش معمول آنها عام است؛ به نحوی که شهود عرفانی تا استدلال منطقی و براهین فلسفی نیز از روشهای آن محسوب می‌شود. بنابر این، مطالعات و پژوهشهای علوم تجربی، محدود به روش تجربه و آزمون است و موضوع مطالعه آنها بخشی از جهان طبیعت است؛<sup>۳</sup> در حالی که علوم انسانی، مجموعه معارفی را در بر می‌گیرد که روش پژوهش و مطالعه آنها روشی عام است و روش مشاهده و آزمون، یک روش ضروری در درک و تفسیر داده‌ها ملاحظه نمی‌شود. به عبارت دیگر؛ مطالعات و پژوهشهای آن محدود به روش آزمون و مشاهده نیست، اگر چه امکان استفاده از آن به صورت داده‌های حسی و تحلیل آنها نفی نمی‌شود. همچنین این نکته را باید افزود که هدف و موضوع مطالعه و پژوهشهای علوم انسانی، انسان و خداست. البته انسان، موضوع مطالعه علوم تجربی نیز قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه در پزشکی و زیست‌شناسی، انسان محور مطالعه قرار دارد، اما این مطالعه ناظر به جنبه جسمانی وجود آدمی است؛ در حالی که همین انسان در علوم اجتماعی به واسطه حیات اجتماعی و در روان‌شناسی به واسطه عوامل عاطفی و روانی مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

۱. البته در علوم انسانی نیز از روش مشاهده و آزمون حسی می‌توان استفاده کرد. به عنوان نمونه، در جامعه‌شناسی یا مدیریت و مانند آن، می‌توان از این روش استفاده کرد، اما باید در نظر داشت که این علوم، محدود به روش مذکور نیست و استفاده از داده‌های تجربی و حسی در یک گرایش از گرایشهای علوم انسانی، علوم انسانی را دچار بحران نمی‌کند، بلکه از نظر نویسنده برای اسلامی شدن علوم انسانی باید از محدود ساختن علوم انسانی به روش مشاهده و آزمون پیشگیری کرد؛ خصوصاً آنکه در جامعه غربی در قالب جریان علم‌زدگی در نظام فکری برخی ظاهر شد.

۲. آنچه در زبان انگلیسی از آن تعبیر به Science می‌شود، خارج از مجموعه معارفی است که در این تحقیق از آن به عنوان علوم انسانی تعبیر می‌شود. این واژه در نظام دانشگاهی غرب به علوم تجربی اطلاق می‌شود و علوم انسانی با واژه 'Humanity یا Arts' تمایز می‌یابد.

۳. البته در مقابل علوم تجربی، تنها علوم انسانی قرار نمی‌گیرد، بلکه علوم ریاضی نیز وجود دارد که از روشهای غیرتجربی و مقام بر تجربه استفاده می‌کنند.

## ▪ بومی‌سازی علوم انسانی

یکی از موارد نیازمند توضیح در مباحث مربوط به بومی‌سازی علوم انسانی و اسلامی شدن آن، درک درست از بومی‌سازی است. بومی‌سازی همواره مستلزم اسلامی شدن نیست. حتی باید این نکته را افزود که بومی‌سازی مستلزم دینی‌سازی نیز نیست. تصوّر اینکه میان بومی‌سازی با اسلامی شدن یا دینی شدن ملازمه وجود دارد، یک اشتباه است؛ زیرا بومی‌سازی به معنای متناسب‌سازی امری با ظرفیتهای موجود در تاریخ یک جامعه است و البته می‌توان تصوّر کرد که جامعه‌ای وجود داشته باشد که بی‌دین و در ضدیت با دین، تاریخ و سنت به جا مانده از گذشتگان خود باشد. در چنین جامعه‌ای، بومی‌سازی چه بسا معادل ترویج تفکر سکولاریستی یا ضدیت با دین در نظر گرفته شود. اما از آنجا که از نظر نویسنده، در جامعه ایرانی، دین و دینداری، میراث و سنت به جا مانده از گذشتگان است، به همین دلیل می‌توان در جامعه ما بومی‌سازی را معادل دینی‌سازی و اسلامی شدن تلقی کرد. در این رابطه آشکار است که نوع و نحوه برداشت از اصطلاح مذکور بسیار اساسی است؛ چرا که هر نوع افراط یا تفریط در فهم آن می‌تواند به سادگی مسیر و فرایند بومی‌سازی علوم انسانی را منحرف کند و یک ضرورت فکری - فرهنگی جامعه‌ای را به آفت و آسیبی قابل توجه تبدیل کند. نویسنده در مقاله دیگری معنانشناسی بومی‌سازی را مورد تحلیل قرار داده است (مهدوی آزادبنی، ۱۳۸۹، ص ۴) و در این تحقیق از تکرار آن اجتناب می‌شود. اما به طور مختصر ذکر می‌شود مراد از بومی‌سازی علوم به طور کلی می‌تواند در قالب دو تلقی عام مورد بررسی قرار گیرد: الف) تلقی بدبینانه؛ ب) تلقی غیر بدبینانه.

براساس تلقی نخست، نگرشی که اعضای یک فرهنگ و جامعه نسبت به فرهنگ دیگر باید داشته باشد، بدبینی است و همواره احتیاط از تماس و ارتباط با فرهنگ دیگری مورد تشویق قرار می‌گیرد. در این تلقی، نظام فکری بیگانگان همواره به عنوان یک تهدید و آفت محسوب می‌شود و هر نوع تماس فکری یا غیر فکری، در نهایت مضر و زیانبخش است. در قالب چنین تلقی‌ای، احتمالاً شرایط مؤثر و مقتضی در برقراری ارتباط و تماس فکری و فرهنگی فراهم نیست.

اما بر اساس تلقی دوم، همواره مؤلفه‌های فکری و فرهنگی یک جامعه به عنوان عاملی تهدیدکننده ملاحظه نمی‌شود. در این تلقی از آنجا که رشد فکری در ایجاد تعامل مناسب با سایر جوامع به دست می‌آید، شرایط برقراری ارتباط و تماس مناسب و مفید، تشویق؛ اما همواره برقراری ارتباط با سایر ملل و فرهنگها با حفظ اصول و مبانی انجام می‌شود. بومی‌سازی مورد اعتقاد نویسنده، ناظر به تلقی دوم است و معتقد است تفاسیر مبتنی بر تلقی نخست از بومی‌سازی علوم، نه تنها چاره مشکلات فرهنگی - اجتماعی یک جامعه

نیست، بلکه به دلیل ماهیت عصر کنونی، امکان تحقق چنان تلقی‌ای مورد تردید جدی قرار دارد؛ زیرا تصور رایج و غالب از جهان کنونی، تصور دهکده‌ای از آن است (Swami, 1999, P.2) و امروزه نمی‌توان بدون برقراری تعامل با سایر جوامع، رشد و تعالی مورد نظر از علوم انسانی را تحقق بخشید و این امر، معلول کوچک شدن دنیای امروز به واسطه گسترش فوق‌العاده قدرت فناوری ارتباطات است.<sup>۱</sup>

بنابراین، مراد از بومی شدن علوم انسانی در معنای سلبی، عدم برقراری تماس و ارتباط با سایر ملل و نظام فکری نیست. اما معنای ایجابی آن را نیز باید بیان کرد. این مقاله در توصیف معنای ایجابی بومی‌سازی به عنوان یک جزء مهم در اسلامی شدن دانشگاه، ناظر به ایده علم‌زدگی است. به عبارت دیگر؛ معنای ایجابی بومی شدن علوم انسانی ناظر به بیان نحوه ارتباط علم (دانش تجربی) با علوم انسانی است. از این جهت، بومی شدن یعنی متناسب ساختن علوم انسانی با اقتضای فکری آن جامعه. غالب ساختن روش مرسوم در علوم تجربی در علوم انسانی، منجر به ظهور نوعی از علوم انسانی می‌شود که به طور قطع، قادر به حل بسیاری از چالشها در حوزه ارزشها نخواهد بود و نیز قادر نخواهد بود باورهای دینی را مورد فهم و تحلیل قرار دهد، بلکه خود سبب بروز بسیاری از چالشها برای آن باورها خواهد شد. به عبارتی؛ نه تنها چنین نوعی از علوم انسانی سبب وقوع تحولات مورد انتظار در انسان، به ویژه در نسل جوان دانشگاهی نخواهد شد، بلکه خود مانع و مزاحم فرایند وقوع آن است. بومی‌سازی در این معنای ایجابی؛ یعنی ضمن اینکه باید ساحت علوم انسانی را از علم‌زدگی (غالب‌سازی روش مرسوم در دانش تجربی در علوم انسانی) تطهیر کرد، می‌بایست مراقب بود تا علوم انسانی در دام شهودگرایی محض که نافی عقل و خرد انسانی و تعارض با دانش تجربی است نیفتد.

در فرهنگ غرب بنا به ظهور شرایطی که در بخش بعد بدان اشاره خواهد شد، ایده تعارض علم و دین برای مدتی به یکی از ویژگی‌های بومی تبدیل شد و به همین دلیل، علوم انسانی خاصی در آن جامعه و دانشگاههای آن صورت‌بندی یافت. حال اگر قرار باشد در در پی وقوع انقلاب اسلامی و در سایه دین

۱. البته چگونگی و شیوه‌های برقراری ارتباط، عامل مهمی محسوب می‌شود و بنیان امور اجتماعی و فرهنگی یک جامعه، مسئولیت برقراری ارتباط مناسب اعضای یک جامعه را با سایر ملل و فرهنگها به عهده دارند. از این منظر، بومی شدن علوم به معنای تطهیر از فرهنگ دیگران نیست و چنین تلقی‌ای اساساً متناسب با تلقی نخست است. دنبال کردن پروژه بومی شدن علوم، به معنای عدم مواجهه با فرهنگ بیگانه - به عنوان مثال جامعه غربی - و عدم مطالعه آنچه در آن رخ می‌دهد، یک انحراف مهم در پروژه مذکور است. تأمل در سیره بزرگان مؤید این نکته است که همواره بزرگان فرهنگ دینی ایران نه تنها مواجهه فکری با دیگران را یک تهدید نمی‌نگریستند، بلکه در زندگی خود بدان ملتزم بودند. به عنوان نمونه، وجود مناظره‌های فراوان در تاریخ زندگانی امامان معصوم از جمله امام باقر(ع) مصادق این امر است (میریان و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۳)؛ به ویژه تأمل در روایاتی که مشوق علم‌آموزی‌اند نیز مؤید مواجهه با فرهنگ فکری بیگانگان است: اطلبوا العلم ولو بالصحین؛ علم را حتی تا چین نیز بیاموزید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، باب ۱، حدیث ۶۵). پیامبری که ۱۴۰۰ سال قبل در جامعه‌ای که فاقد هر نوع وسایل سفر، مشابه آنچه در اختیار بشر امروز است، توصیه می‌کند تا چین - احتمالاً دورترین نقطه در آن زمان - به دنبال علم هجرت کنید، بدون تردید مواجهه با فرهنگ فکری بیگانگان را به عنوان یک تهدید نمی‌نگرد. بنا برچنین برداشتی در خصوص مواجهه با فرهنگ فکری بیگانگان، دیگر نباید بومی‌سازی علوم انسانی را به معنای حذف کلی فرهنگ فکری غرب از علوم انسانی جامعه خود تلقی کرد.

## علم‌زدگی و بحران در علوم انسانی ۹۳

مبین اسلام، علوم انسانی صورت‌بندی شود، باید دید سهم و نقش دانش تجربی چگونه خواهد بود. به عبارت دیگر؛ ضمن رعایت قاعده تماس و تعامل با نظام فکری جوامع دیگر، باید در صورت‌بندی علوم انسانی مراقب بود علوم انسانی چه نوع نسبتی را با دانش تجربی<sup>۱</sup> برقرار می‌کند و مقام و منزلت دانش تجربی تا چه اندازه در نظر گرفته می‌شود. حال بومی‌سازی علوم انسانی در جامعه اسلامی (با توجه به توضیح پیش‌گفته در قسمت قبل، باید به خاطر داشت که میان بومی‌سازی و اسلامی شدن یا دینی شدن، ملازمه‌ای وجود ندارد)؛ یعنی تطهیر از علم‌زدگی به عنوان ایده‌ای که در هیچ برهه‌ای در جامعه اسلامی ظاهر نشد.

محدود کردن علوم انسانی به شیوه‌ها و روشهای مرسوم در دانش تجربی مانع بزرگی در اسلامی شدن دانشگاهها محسوب می‌شود؛ زیرا با ظهور چنین بحرانی، علوم انسانی در انجام مأموریت و اهداف عمده خود (تحوّل انسانها و به ویژه نسل جوان دانشگاهی به سمت ارزشهای دینی) که جزء آرمانها و اهداف انقلاب اسلامی نیز محسوب می‌شود، دچار اختلال شده، چه بسا در مسیری متفاوت و معکوس حرکت کند.

### ▪ علم و علوم انسانی

یکی از کاربردهای واژه علم، کاربرد عام آن است. در این کاربرد، مراد از علم؛ یعنی هر نوع شناخت، بدون توجه به روشی که با تمسک به آن تحصیل می‌شود. واژه‌های دیگری نیز وجود دارند که معادل این معنا از اصطلاح علم هستند؛ مانند معرفت و شناخت. اما کاربرد دیگر این واژه، کاربرد خاص آن است. در این کاربرد، مراد از علم همان دانش تجربی است. در زبان انگلیسی معمولاً علم در کاربرد نخست، با واژه Knowledge بیان می‌شود؛ در حالی که در کاربرد دوم، با واژه Science معرفی می‌شود.

در بخش قبل، در خصوص تفاوت میان علوم انسانی و علوم تجربی بیان شد که تمایز این دو، ناظر به روش و موضوع تحقیق است؛ روش تحقیق در یکی، محدود به مشاهده و آزمون است؛ در حالی که در دیگری، عام بوده، محدود به آزمون و مشاهده نیست. همچنین موضوع مطالعه در یکی، انسان و زندگی اجتماعی اوست؛ در حالی که در دیگری، طبیعت و قوانین حاکم بر آن است. با وجود این، در یک برهه از تاریخ، حوادثی رخ داد که در پی آن، عده‌ای در قالب تفکر علم‌زدگی مدعی شدند تنها مبنای مطالعه و تحقیق درست، روشی است که دانش تجربی از آن استفاده می‌کند. با چنین ادعا و شعاری، به سادگی می‌توان وضعیت علوم انسانی و پیامدهایی را که به دنبال خواهد داشت، پیش‌بینی کرد؛ زیرا چنانکه در تعریف

۱. در مباحث مربوط به فلسفه علم، این نکته مورد تأیید قرار دارد که علوم تجربی، به طور مطلق تجربی نیست و نظریه تجربی محض بودن آن تکذیب شده است؛ زیرا اگر چه روش مأخوذ در علوم تجربی مشاهده و آزمون است، اما به طور کلی علوم تجربی بر مبنای اصولی غیر مأخوذ از تجربه مبتنی است.

علوم انسانی بیان شد، یکی از وجوه تمایز علوم انسانی، ناظر به روش مطالعه و تحقیق مرسوم در آن است. اما در این دوره به نظر می‌رسد برخی تلاش می‌کنند با تغییر نوع روش مطالعه در علوم انسانی، ضمن دستکاری در تعریف و ماهیت آن و ترسیم شکلی کاملاً متفاوت از علوم انسانی، باورهایی را فاقد ارزش و عقلانیت بدانند که در ادیان، از جمله اسلام، بر آنها تأکید و توصیه شده و به عنوان جزء اصلی آموزه‌های دین محسوب می‌شوند. لذا با وجود پیشرفت روز افزون دانش تجربی، این قبیل باورها تنها به این دلیل که با روش مرسوم در دانش تجربی قابل تحقیق نیستند، به عنوان باورهای نادرست و نامعقول و غیر قابل دفاع، تکذیب شدند و پیش از آنکه دانش تجربی به عنوان یک فرصت در خدمت علوم انسانی قرار گیرد، مایه تهدید آن شد. در ادامه، نخست به طور مختصر به چگونگی ظهور این جریان فکری اشاره شده، سپس چگونگی پیامدهای آن در علوم انسانی تأکید خواهد شد.

### ▪ علم‌زدگی

در بخش قبل بیان شد که مراد از بومی شدن علوم انسانی در این تحقیق، در معنای ایجابی؛ یعنی تطهیر آن از علم‌زدگی به معنای مرسوم‌سازی و غالب‌سازی روش مطالعه دانش تجربی در علوم انسانی است که از موانع مهم در تحقق دانشگاه اسلامی به عنوان یکی از آرمانهای انقلاب اسلامی است؛ زیرا صورت‌بندی علوم انسانی مطابق دانش تجربی، سبب می‌شود علوم انسانی از خاصیت ساقط شده، در ایجاد تحولات ارزشی مورد انتظار از دانشگاه اسلامی، فاقد کارایی شود و چه بسا خود به عاملی مؤثر در رخداد تحولات متعارض تبدیل شود. حال به اختصار به چستی علم‌زدگی و چگونگی ظهور آن اشاره می‌شود. (در مقاله‌ای دیگر، چگونگی ظهور علم‌زدگی بیان شده است که از تکرار آن اجتناب می‌شود. ر.ک. به: مهدوی آزادبنی، ۱۳۸۸، ص ۹)

«علم‌زدگی» در لغت به معنای پیروی از روش علمی است؛ که از آن به «علم‌گرایی»، «دانش‌مداری»، «علم‌پرستی»، «علم‌مداری» و مانند آن نیز تعبیر شده است (شاکرین، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۴). شعار نجات و رستگاری صرفاً به مدد تلاش بشری و با تکیه بر دانش تجربی، ویژگی انسان مدرن است. تفکر مدرن است که شعار نجات و رستگاری به مدد علم - دانش تجربی - را مطرح کرد (باربور، ۱۳۷۴، ص ۷۱). باور اینکه مفروضات، روشهای تحقیق و دیگر ویژگی‌های علوم فیزیکی و زیستی، به یکسان بر همه رشته‌ها، اعم از علوم انسانی و اجتماعی انطباق‌پذیر و اساس همه آنهاست، علم‌گرایی نامیده می‌شود (شاکرین، پیشین)؛ با این اعتقاد که علم، تنها راهنمای قابل اعتماد برای رسیدن به حقیقت است. (هات، ۱۳۸۲، ص ۴۲)

بی‌شک، علل و عوامل مادی در پیدایی پدیده‌های طبیعی نقش دارند و هیچ عالم دینی، این مطلب را انکار نکرده است. چه کسی تصور می‌کند که ابر، باد، بخار آب و دیگر شرایط در بارش باران نقشی ندارند، یا انکار می‌کند که بیماری‌ها در اثر هجوم میکروبه‌ها، باکتری‌ها و دیگر عوامل بر بدن عارض می‌شود؟! در



## علم‌زدگی و بحران در علوم انسانی ❖ ۹۵

قرآن کریم و روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نه تنها بارها به نقش چنین عواملی در پیدایی پدیده‌ها اشاره شده، بلکه تصریح شده است که خداوند از ایجاد پدیده‌های طبیعی، بی‌دخال‌علل مادی خودداری می‌ورزد. بنابر این، پیشرفت علوم موجب می‌شود که علم، جایگزین خرافات و کج‌فهمی‌ها شود؛ نه آنکه به جای دین و ارزشهای دینی بنشیند. اگر انسانی خرافاتی را باور کرد که پدیده‌های طبیعی بی‌واسطه عوامل مادی، از علتهای غیر مادی ناشی می‌شود، این مسئله هیچ ارتباطی به تعالیم دین ندارد؛ زیرا حقیقت دین الهی نه تنها منکر علل مادی نیست، بلکه بر وجود و لزوم شناسایی آنها تأکید دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۳۶). به عبارت دیگر؛ دانش تجربی بخشی از نیازمندی‌های انسان را تأمین می‌کند، اما اینکه بتوان آن را جانشین آموزه‌های دینی کرد، انتظاری بیجا و بلندپروازانه است. فرا رسیدن قرن ۲۰ نشان داد که چه اندازه این آرزو برای انسان مدرن افسانه است. در این قرن می‌توان به پدیده‌هایی مانند به‌بن‌بست رسیدن نهضت پوزیتویسم (اصالت تحصیل) و وقوع جنگ جهانی دوم اشاره کرد.

مکتب اصالت تحصیل اگر چه حمله سخت‌تری را علیه علوم غیر تجربی، به ویژه باورهای دینی و اخلاقی آغاز کرد، اما به دلیل ضعف منطقی فاحشی که این نهضت در درون خود از آن رنج می‌برد، سبب شد تا اساساً در ارزش انحصاری علوم و باورهای حسی، تجدید نظر کلی رخ دهد (Plantinga, 1967, P.156). بنا بر دیدگاه پوزیتویسم منطقی، تنها گزاره‌هایی معنادار هستند که قابلیت تحصیل در عالم حس داشته باشند؛ در غیر این صورت، گزاره مورد نظر فاقد معنا خواهد بود. با به‌کارگیری چنین معیاری، اغلب گزاره‌هایی که در علوم انسانی مورد توجه و مطالعه قرار دارند، مصداق گزاره‌های فاقد معنا خواهند بود. اما با کمی تأمل روشن شد که اگر معیار مذکور را بر محتوای معرفتی خودش اعمال کرده و تطبیق دهیم، خود نیز جزء گزاره‌های فاقد معنا خواهد بود. در چنین وضعیتی، معیار معناداری گزاره‌ها که به وسیله پوزیتویست‌ها مطرح شده بود، به دلیل فقدان معناداری به‌بن‌بست رسید و زمینه برای روگردانی از نگرش انحصاری به علوم تجربی و تمایل به علوم غیر تجربی و به تعبیری علوم غیر تحصیلی فراهم شد.

جنگ جهانی دوم را نیز می‌توان جزء عواملی دانست که شرایط و زمینه مقتضی در بازنگری جایگاه علوم را فراهم نمود و در این میان، توجه جدی اندیشمندان به ارزش و منزلت علوم انسانی معطوف می‌گردد. بعد از وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم، اثرات مخرب علم و فناوری جدید بر زندگی انسان (به عنوان نمونه، بمباران هسته‌ای هیروشیما و ناکازاکی توسط آمریکا) هنوز آشکار نشده بود و صرفاً مزایای علم تجربی مدرن مورد توجه واقع می‌شد. در این میان، علوم انسانی، علومی بی‌فایده و بدون دقت تلقی می‌شدند که فاقد امتیازات و منافع بودند که به واسطه علم تجربی و علوم فنی مهندسی برای انسان قرن نوزدهم حاصل شده بود. در عین حال، هیچ پیشرفتی در این دسته از علوم مشاهده نمی‌شد.

در واقع؛ علم‌زدگی نتیجه برداشت سوء از روش علمی است. آغاز تاریخی این جریان با اندیشه پوزیتیویستی آگوست کنت همراه است (Audi, 1999, P.168). کنت معتقد بود که معرفت درست از جهان، تنها از طریق تجربه حسی به دست می‌آید. وی تأملات ذهنی در رابطه با پدیده‌ها را بی‌اساس می‌داند؛ زیرا چنین روشی در دسترس مشاهده، آزمایش و تحلیل مستقیم ما قرار ندارد. این جریان در رابطه با علم، منجر به استعمال نادرست از عقل و تبدیل فلسفه عقلانی علم به جزم‌اندیشی نامعقول شد.

بنا به استدلال برخی، علم‌زدگی به این معنا که روش علمی تنها روش تحقیق است، افسانه‌ای بیش نیست؛ زیرا اساس روش علمی، امر واحدی نیست تا آن را تنها روش تحقیق قرار داد (Hack, 2003, P.94). از این منظر، مطالعه علمی امری است که با زندگی روزمره ما آمیخته شده است. معرفت روزانه ما محصول یک فرایند تکامل مبتنی بر تحقیق صادقانه است و این شامل ابزار معرفتی، همچون تمثیل و تشبیه است که کمک می‌کند تا موضوع تحقیق را در قالب مفاهیم قابل فهم مطرح کرد. بنابر تعریف رایج، علم‌زدگی عبارت است از نظریه‌ای که بر اساس آن، روش علمی محدودیتی ندارد و به طور موفقیت‌آمیزی در تمام حوزه‌های شناخت به کار گرفته می‌شود.

میکائیل استینمارک (2001) در کتاب خود، علم‌زدگی را به تفصیل مورد بحث قرار داده، علم‌گرایی روش‌شناختی را از علم‌زدگی به طور عام تمایز می‌دهد. به گفته وی، علم‌زدگی روش‌شناختی عبارت است از: تسری روش علم طبیعی به تمام حوزه‌های معرفت. وی تصدیق حداقل یکی از آرای چهارگانه ذیل را علم‌زدگی می‌داند:

۱. تنها نوع معرفت قابل حصول، معرفت علمی است.
۲. تنها اموری می‌توانند وجود داشته باشند که علم قادر به کشف آنهاست.
۳. علم به تنهایی قادر است نیازهای اخلاقی ما را پاسخ داده، آنها را تبیین کند و جایگزین اخلاق سنتی شود.
۴. علم به تنهایی قادر است سؤالات وجودشناختی ما را پاسخ داده، آنها را تبیین کند و جایگزین

دین سنتی شود. (Stenmark, 2001, chp.2)

به نظر استینمارک، گزاره دوم فی نفسه یک ادعای فرا علمی و به عبارتی؛ یک حکم فلسفی است و ممکن است درست یا نادرست باشد. اما نباید با علم، ترکیب شده و در حوزه علم تجربی مورد بحث قرار گیرد. همچنین دانشمندی که گزاره دوم را تصدیق می‌کند، دچار مشکل ناسازگاری خود ارجاعی می‌شوند؛ زیرا صدق آن به وسیله ۲ تأیید نمی‌شود و نمی‌توان آن را نمونه‌ای از معرفت علمی در نظر گرفت. به عبارت دیگر اگر محتوای گزاره ۲ را بر خودش تطبیق نماییم روش خواهد شد که یک گزاره غیره علمی‌ای اذعان گردید.

استینمارک در رابطه با گزاره اول که کذب آن مستلزم کذب گزاره دوم است، نمونه‌هایی از معرفت ارائه می‌دهد و در حالی که جزء معرفت علمی نیستند، اما معرفت محسوب می‌شوند؛ از جمله: شناختهای مبتنی بر قصد، اعتقادات مبتنی بر خاطره و مانند آن. این موارد از نظر وی، برای حصول معرفت علمی ضروری است. بنابر این، دو گزاره نخست در سایه نقدهای مذکور آسیب‌پذیرند. گزاره اول، گزاره نامعقولی است و گزاره دوم، خود متناقض است؛ به نحوی که صدق آن مستلزم کذب خود است. علاوه بر این، دانشمندی که گزاره‌های اول و دوم را تصدیق می‌کنند، در واقع از حوزه علمی خارج شده و ادعای فلسفی و عقیدتی و نه علمی را پیشنهاد می‌کنند. گزاره‌های سوم و چهارم که به ترتیب ناظر به مسئله اخلاق و دین است، در صورتی قابل دفاع خواهند بود که صدق گزاره‌های اول و دوم نشان داده شود. با توجه به اشکالات مذکور، آسیب‌پذیری گزاره دوم و چهارم بدیهی خواهد بود. بنابر این، علم‌زدگی در معنای عام خود که تنها روش معتبر در حوزه معرفت را مبتنی بر تجربه و آزمون می‌داند، خود به وسیله علم تأیید نمی‌شود، بلکه مؤید نیاز انسان به مرجع غیر علمی در معرفت است.

علم با نظریه سروکار دارد. در نظریه علمی، شاهد مفاهیمی چون: اتم، انرژی، میدان و ... هستیم که خود محصول مشاهده مستقیم پژوهشگر نیستند. افزون بر آن، مشاهدات ما مبتنی بر گزینش نیز هستند. علم همچنین برای تولد و تکامل خود نیاز به اصولی دارد که اصول تکوینی علم نام دارند. با به کارگیری این اصول، نظریه‌ها انتخاب می‌شوند و پایه‌های علم شکل می‌گیرد. همچنین علم، مبتنی بر مفروضات زیادی است؛ از جمله وحدت طبیعت که بر اساس آن، فرایند حوادث طبیعی، مشابه یکدیگرند. قوانین طبیعی بدون قرض گرفتن اصل وحدت طبیعت نمی‌تواند وجود یابد. از جمله مفروضات دیگر، اصل واقع‌گرایی است که بر اساس آن، جهانی مستقل از ذهن انسان وجود دارد. گرانبار از نظر بودن، ویژگی دیگری است که نه تنها تلقی علم‌زدگی را، بلکه عینی و واقعی بودن کشفیات علمی را به چالش می‌کشد (Goldman, 1999, P.238). از زمان کارل پوپر این مسئله در مورد علم به جد مورد یادآوری فیلسوفان علم قرار گرفت که نظریه‌های علمی شامل گزارش دقیق از جهان بیرونی نیست؛ زیرا اساساً گزارشهای دانشمندان تحت تأثیر علایق فردی و اجتماعی آنها قرار دارد. بنابر این، تلقی گزارش خام و خالص از مشاهدات، ناممکن است (Popper, 1972, P.153). با این وصف، ارزش منطقی علم با توجه به نقادانهای فیلسوفان علم در قرن بیستم به گونه‌ای است که نه تنها علم‌زدگی، بلکه حتی عینیت علم و واقع‌گرایی علمی نیز مورد تجدید نظر فیلسوفان قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

۱. پرسشی که قابل طرح است، منشأ بروز علم‌زدگی است. چه شد تا برخی از اهل علم، ادعایی را پیشنهاد کنند که به روشنی خارج از حوزه فعالیت و پژوهش آنهاست و نه علم آن را تأیید می‌کند و نه فلسفه؛ بلکه علم مؤید نیاز انسان به برخی از معارف خارج از حوزه علم است. پاسخ این سؤال با ملاحظه تاریخ علم و

## ▪ علم‌زدگی و بحرانهای احتمالی در علوم انسانی

در بخش قبل به طور خلاصه برخی اشکالات و بن‌بستهای علم‌زدگی بیان شد. اما این تلقی انحرافی در مورد ارزش و منزلت دانش تجربی، خود منشأ بحرانهای دیگری در حوزه علوم انسانی شد و سبب شد تا علوم انسانی در تحقق ارزشها و اهدافی که به طور سنتی نقش عمده‌ای را ایفا می‌کرد فاصله پیدا کند. علوم انسانی‌ای که بر اساس تلقی علم‌زدگی صورت‌بندی شده باشد، بدون تردید قادر نیست آرمانها و اهدافی را که از علوم انسانی اسلامی انتظار می‌رود، محقق کند و یکی از عواملی که سبب می‌شود تا دانشگاه در یک جامعه دینی، به ویژه جامعه اسلامی از وصف و ویژگی اسلامیت فاصله بگیرد، دچار شدن علوم انسانی به بحران علم‌زدگی است که خود منشأ بحرانهای در حوزه علوم انسانی می‌شود. نمونه‌های مهمی از این بحرانها عبارتند از: بحران دینی، اخلاقی و روانی.

یکی از اهداف و آرمانهای جامعه دینی، تحقق ارزشهای اخلاقی است. دانشگاه اسلامی نیز در فرایند اسلامی شدن ناچار است خود را به این آرمان نزدیک کند. ویژگی اخلاقی جامعه و دانشگاه اسلامی، وصفی تردیدناپذیر است؛ چه اینکه بنا بر آیات قرآن کریم، مأموریت عمده پیامبران الهی تحقق ارزشهای اخلاقی با تکیه بر باور به مبدء و معاد است:

«هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلو علیهم ایتة و یرکبهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»؛ او کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب [قرآن] و حکمت می‌آموزد و مسلماً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند. (جمعه، آیه ۲)

روادتی که در دو دوره از تاریخ - قرون وسطی و عصر جدید - روی داد، روشن می‌شود. منشأ علم‌زدگی، بیشتر جنبه روانی داشت تا جنبه منطقی (استیس، ۱۳۷۷، فصل ۳). خاستگاه روانی علم‌زدگی ناظر به پدیده تاریخی است. از لحاظ تاریخی، حوادث تلخی که به وسیله اصحاب کلیسا در برخورد با بزرگان و بنیانگذاران علم رخ داده بود، زمینه‌ساز گرایش به نفی آموزه‌های کلیسایی شد. نمونه‌ای از این حوادث تلخ، سختگیری‌ها، زندانی کردن، تفتیش عقاید، سوزاندن کتابها و ... است (دورانت، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۰۲۸). کلیسا با برخورد غیر منطقی در مقابل کشفیات علمی که روزافزون نیز بود، شرایط لازم برای جبهه‌گیری از جانب اهل علم در مقابل تعالیم کلیسایی را فراهم کرد که این جبهه‌گیری به صورت علم‌زدگی بروز نمود. منطقی‌میان روش معمول در قرون وسطی - تحلیل کلامی - و روش معمول در عصر جدید - تحلیل مبتنی بر علت فاعلی - در رابطه با تبیین حوادث، تضادی وجود ندارد و در واقع هر دو نوع تبیین، بازتابی از واقعیت و حوادث عالم هستند.

منشأ دیگر در ظهور علم‌زدگی ناظر به نتایجی است که علم به دنبال داشت. انقلاب علمی چهره جهان و زندگی انسان و قدرت تسلط او بر طبیعت را دگرگون کرد. چشیدن طعم علم زمینه‌ساز گرایشی شد که بر اساس آن اگر علم قادر است این همه خدمات به انسان و حیات او ارائه دهد، دیگر چه نیاز به عوامل غیر علمی - دین و ... است. در عصر جدید، روش تحلیل حوادث تفاوت پیدا کرد و علت حوادثی چون سیل، بیماری و ... شناخته شد و در تحلیل آنها دیگر به وجود خدا تمسک نمی‌شد. این امر، زمینه طرح این پرسش شد که اگر دیگر نیاز نیست با تمسک به مفهوم خدا حوادث جهان را تفسیر کرد، پس اساساً چه نیازی به خدا هست؟ این روند در قرن ۱۸ و به ویژه در قرن ۱۹ با ظهور داروین به اوج رسید. از جمله ویژگی‌های عصر مدرن در سایه پیشرفت علم، توقع بنا نهادن بهشت روی زمین به کمک علم بود (باربور، ۱۳۷۳، ص ۷۸). علم با خدمات ارزنده خود به انسان، در حل بسیاری از مجهولات مایه تحول جهان شد. اما چشیدن طعم شیرین علم از یک طرف و ماجراهایی که اصحاب کلیسا در طول تاریخ برای اهل علم ساخته بودند، زمینه روانی گرایش به علم‌زدگی را فراهم کرد؛ پدیده‌ای که بحرانهای دینی، اخلاقی و روانی را در پی داشت.

همین نکته در آیه ۱۲۹ سوره بقره نیز از زبان حضرت ابراهیم (ع) بیان می‌شود:

«ربنا وبعث فیهم رسولاً منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یرزقهم انک العزیز الحکیم»؛  
 پروردگارا در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت  
 بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی.

مدد به انسان در هجرت از جهل به سوی شناخت که در سایه آن، نهاد بی‌قرار انسان آرام گیرد، هدف  
 پیامبران دلسوز خداوند است. همچنین بنا به روایت پیامبر اکرم (ص) اساساً اتمام کرامت‌های اخلاقی، هدف  
 عمده است: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (محمدی ری‌شهری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۴۹)؛ جز این نیست که  
 مبعوث شده‌ام تا کرامت‌های اخلاقی را به کمال برسانم.

حال پرسش اساسی این است آیا علوم انسانی محدود به روش موجود در دانش تجربی، قادر است ارزش‌هایی را  
 مورد تبیین قرار دهد که اخلاق، آنها را توصیه و تأکید می‌کند؟ در نظام معرفتی مبتنی بر علم‌زدگی، نه تنها  
 ارزش‌های اخلاقی تبیین‌پذیر نیستند، بلکه اغلب چالش‌هایی که ارزش‌های اخلاقی با آن مواجه شده‌اند، معلول نفوذ  
 چنین تفکری‌اند. به ویژه در عصر جدید که علم‌زدگی رونق دارد، ظهور دیدگاهی را در حوزه اخلاق شاهد هستیم  
 که در نهایت، ارزش‌های اخلاقی را با چالش مواجه می‌کند. به عنوان نمونه، مسئله نسبیّت ارزش‌های اخلاقی<sup>۱</sup> درست  
 در زمانی رواج و رونق می‌یابد که علم‌زدگی و تفکرات مرتبط به آن (تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم) ظاهر می‌شود.  
 تحت تأثیر علم‌زدگی، هستی‌شناسی الحادی جایگزین هستی‌شناسی الهی خواهد شد و علوم انسانی مبتنی بر  
 هستی‌شناسی الحادی، یا قاصر از تبیین و دفاع از ارزش‌های اخلاقی خواهند بود<sup>۲</sup> یا از اخلاقی سکولار سخن به میان  
 می‌آورند که دیگر در تحقق ارزش‌ها، بر ایمان به خداوند و زندگی پس از مرگ مبتنی نیست. در هستی‌شناسی  
 الحادی، همه حوادث با تکیه بر عوامل طبیعی تفسیر می‌شود و تکیه بر عوامل فرا طبیعی، امری بی‌اعتبار خواهد بود.  
 بدیهی به نظر می‌آید که اهداف و انتظارات از علوم انسانی رایج در چنین جامعه‌ای چگونه خواهد بود. از علوم  
 انسانی مبتنی بر نگرش و جهان‌بینی الحادی و مادی نمی‌توان دفاع، تبیین و توصیه ارزش‌هایی را انتظار داشت که  
 بدون باور به مبدء و معاد نمی‌توان به طرز معقولی از آنها سخن گفت. البته چنانکه اشاره شد، برخی سعی کردند بعد  
 از جدا کردن اخلاق از دین (خدا)، به واسطه آسیمی که تحت تأثیر علم‌زدگی به دین وارد شده بود، مبنای طبیعی

۱. این تحقیق، تلاش نمی‌کند تا ارزش‌های اخلاقی را تبیین کند، بلکه به این نکته توجه داده شده که اگر علوم انسانی بر اساس نظام فکری رایج در دانش تجربی  
 صورت‌بندی شود، از جمله بحران‌هایی که با توجه به جهان‌شناسی اسلامی بدان مبتلا می‌شود، ناتوانی در تبیین ارزش‌های اخلاقی است. به عنوان نمونه، ناتوانی در  
 تبیین اعتبار همگانی و عام، احکام اخلاقی - عینیت و مطلق بودن ارزش‌ها - است.

۲. به عنوان نمونه در نظام ارزشی رایج در ادیان از جمله اسلام، احترام به والدین و رضایت آنها مورد تأکید است. تعلیم و تربیت معطوف به علم‌زدگی چگونه  
 قادر است از ارزش چنین اصلی دفاع کند! همچنین در خصوص نادرستی اخلاقی سرقت، علوم انسانی محصور در روش دانش تجربی، قادر به نشان دادن ارزش  
 این اصل نخواهد بود و برای این پرسش نمی‌تواند توجیه مطلوبی ارائه کند که اگر زمانی مبلغ قابل توجهی را پیدا کردیم یا از جایی برداشتیم و کسی مشاهده  
 نکرد و نیز کسی متوجه آن نشد، چرا آن را به خود اختصاص ندهیم؟

برای ارزشهای اخلاقی پیدا کنند. اما نتیجه نفی وجود خدا بر اساس علم‌زدگی، آسیب دیدن اخلاق و مواجهه با بحران اخلاقی بود. دیگر معیار مشخصی وجود ندارد تا رفتار آدمی تابع آن باشد. چگونه باید رفتار کرد یا اساساً چگونه باید زیست؟ برخی این‌گونه پاسخ دادند: هر طور که دوست داری عمل و زندگی کن. بر اساس نظر برخی دیگر، حیات اخلاقی را مطابق فرهنگی که عضو آن هستیم، باید تنظیم کرد. اخلاق مبتنی بر خواسته‌های فرهنگی یا مانند آن، با نقدهای مؤثری مواجه است. (Rachels, 2003, P.549)

روشن است که چگونه بحران اخلاقی تحت تأثیر علم‌زدگی ظاهر شد. انسانی که از لحاظ معرفتی خود را محدود می‌کند به روشی که فقط علم آن را تصدیق می‌کند و این محدودیت، میان او و وجود خدا، سبب ایجاد فاصله می‌شود و از لحاظ اخلاقی نیز نمی‌داند که چه باید انجام بدهد و چگونه زندگی کند. فقط باید منتظر باشد که عواطف او چه به او دیکته می‌کنند یا سنن و قوانین حاکم بر جامعه او چه چیزی را برایش تجویز می‌کنند. از لحاظ روانی دچار اختلال می‌شود و بحران روانی، حیات وی را تهدید خواهد کرد. علم‌زدگی همچنین منشأ بحران دیگری به نام بحران روانی می‌شود. مراد از بحران روانی، ظهور و چیره شدن پدیده‌هایی چون: یأس، غم، احساس غربت و تنهایی و ... بر وجود آدمی است.<sup>۱</sup>

ممکن است این پرسش مطرح شود که علم‌زدگی چگونه به بحران روانی منتهی شود؟ انسان یک موجود روان‌مند است که اوصافی چون: غم و شادی، احساس یأس و امید، احساس غربت و تنهایی و ... توصیف‌گر این بخش از وجود آدمی است. روان‌شناسان تلاش می‌کنند تا به ماهیت این قبیل پدیده‌ها در وجود آدمی نایل شوند؛ لذا تفسیرهای متفاوت درباره آنها ارائه می‌کنند. بر اساس برخی نظریه‌ها، رفتارهای مذکور تفاوتی با رفتارهای مادی ندارند؛ در حالی که عده‌ای دیگر استدلال می‌کنند که رفتارهای مذکور با رفتارهای مادی کاملاً متفاوت است و وجود آنها نشان‌دهنده وجود یک امر غیر مادی به نام نفس در حیات آدمی است. آنچه تردیدناپذیر است، واقعیت داشتن اوصاف مذکور است و حیات آدمی می‌تواند همراه با شادی یا غم و یأس یا امید و ... باشد. عوامل زیادی وجود دارد که می‌تواند منشأ ظهور پدیده‌های مذکور در روان آدمی شود. اما پرسش ما این است که علم‌زدگی چگونه می‌تواند منشأ برخی اوصاف روانی باشد که برای وجود آدمی مهلک است؟

۱. عوامل زیادی می‌توانند منشأ غم و ایجاد احساس غربت و اضطراب باشند و تا حدودی این عوامل نسبی‌اند. یک پدیده خاص ممکن است در کسی احساس غم و غربت ایجاد کند؛ در حالی که برای دیگری چنین نباشد. یکی با گم شدن مبلغی پول مضطرب می‌شود و احساس غم می‌کند و دچار اختلال عاطفی و رفتاری می‌شود، اما فرد دیگری با وجود قرار گرفتن در همان شرایط مشابه، دچار چنین اختلالی نمی‌شود. یکی با تجربه تلخ از خیانت یک دوست، احساس غم و غربت و ... می‌کند؛ اما فرد دیگری با چنین تجربه‌ای این احساس را پیدا نمی‌کند. تکذیب این نمونه‌ها دشوار است. مواردی وجود دارد که برای همه یا اغلب انسانها از لحاظ روانی یکسان عمل می‌کند. رفتار و تلقی دیگران درباره ما، واکنشهای روانی در ما ایجاد می‌کند؛ اگر چه مرتبه این واکنش ممکن است از فردی به فرد دیگر متفاوت باشد، ولی اصل آن، قابل تردید نیست.

## علم‌زدگی و بحران در علوم انسانی ❖ ۱۰۱

از دست دادن و فاصله گرفتن از خالق یکتا چه در نظر و چه در عمل، تحت تأثیر محدود کردن نظام فکری به روش دانش تجربی، می‌تواند بن‌بست‌هایی را برای زندگی انسان ایجاد کند. در هستی‌شناسی الحادی، زندگی انسان محدود به سازوکارهای عوامل مادی و طبیعی است و در چنین وضعیتی، خود را در مقابل شرایط تلخ و دشوار، تنها و بی‌کس می‌بیند. در مقابل، در هستی‌شناسی الهی، انسان در همه شرایط چه تلخ و چه شیرین، با تکیه بر قدرتی که در ایمان به خداوند وجود دارد، خود را از کبر و یأس که منشأ بحرانهای دیگری در زندگی انسان می‌شود، ایمن می‌کند: «الا بذکر الله تطمئن القلوب»؛ به درستی که دلها با یاد خداوند آرامش می‌گیرد.

آموزه‌های دینی، ضمن تأیید و تأکید نقش علل و عوامل مادی و طبیعی، این مسئله را متذکر می‌شوند که مبدا علل اموری که پیرامون زندگی انسان رخ می‌دهد، محدود به آن عوامل شود: «... نحن خلقناکم فلو لاتصدقون ... أأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون» (واقعۀ آیه ۵۹-۵۷). (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۳۱)

بنابر این، دین واسطه‌های مادی را انکار نکرده، بلکه همواره بر وجود چنین عواملی تأکید می‌کند. از طرف دیگر، هشدار می‌دهد که نگاههای خود را به علل طبیعی و مادی محدود نکنیم و فراسوی عوامل مادی را نیز در نظر داشته باشیم. (شاکرین، ۱۳۸۴، ص ۳۷)

### ▪ نتیجه‌گیری

در این تحقیق بیان شد با توجه به جهان‌بینی اسلامی، یکی از آسیبهای مبتلا به علوم انسانی، محدود شدن مطالعات و پژوهشها در علوم انسانی به روشی است که در دانش تجربی رایج و مبناست. به عبارت دیگر؛ علم‌زدگی علوم انسانی با توجه به جهان‌شناسی اسلامی، یکی از عوامل مهم در انحراف علوم انسانی از آرمانها و اهدافی است که از آن انتظار می‌رود. حال یکی از معانی اسلامی شدن دانشگاهها، توجه به همین عامل است؛ یعنی خارج کردن علوم انسانی از حصار روش رایج در علوم انسانی. نظام معرفتی محدود به روش رایج در دانش تجربی، قادر نیست بسیاری از ارزشها و باورهای مورد تأکید و توصیه ادیان از جمله آرمانهای اخلاقی دین اسلام را تبیین و محقق کند، بلکه خود منشأ چالش و بحران برای آنها محسوب می‌شود. دانشگاه اسلامی بدون تردید یک دانشگاه اخلاق‌محور است؛ زیرا ادیان از جمله اسلام، نقش اخلاقی را به عنوان یک هدف عمده برای پیامبران الهی تعریف کرده‌اند. حال، علوم انسانی مبتلا به علم‌زدگی، در فهم و تبیین این هدف عمده ناتوان است و بدین طریق، به مانع مهمی در تحقق دانشگاه اسلامی تبدیل می‌شود.



## منابع

- قرآن کریم.
- استیس، مایکل (۱۳۷۷)؛ **دین و نگرش نوین**، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران، حکمت.
- باربور، ایان (۱۳۷۴)؛ **علم و دین**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ دوم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)؛ **نسبت دین و دنیا، بررسی نظریه سکولاریسم**، قم، اسراء.
- دورانت، ویل (۱۳۶۶)؛ **تاریخ تمدن**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، [اقبال].
- شاکرین، حمیدرضا (۱۳۸۴)؛ **سکولاریسم**، تهران، کانون اندیشه جوان، چ چهارم.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)؛ **بحار الانوار**، بیروت، دار احیا التراث العربی، طبعه الثالثه.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۳)؛ **میزان الحکمه**، مترجم: حمید رضا شیخی چاپ چهارم، سازمان چاپ و نشر موسسه فرهنگی دارالحدیث، تهران].
- مهدوی آزادبنی، رمضان (۱۳۸۸)؛ «**از علم‌زدگی تا بحران روانی و نقش دین در درمان آن**»، میثای معرفت، سال اول، ش ۲.
- مهدوی آزادبنی، رمضان (۱۳۸۹)؛ «**مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی بومی‌سازی علوم انسانی**»، معرفت در دانشگاه اسلامی، ش ۴۵.
- میریان، سیداحمد؛ رمضان مهدوی آزادبنی و ایوب سرایلو (۱۳۸۹)؛ **سیره تربیتی امام محمدباقر (ع)**، تهران، رسانه‌س.
- هات، جان اف (۱۳۸۲)؛ **علم دین از تعارض تا گفتگو**، ترجمه بتول نجفی، قم، طه.
- Audi, Robert (1999). **Cambridge Dictionary of Philosophy**, Cambridge University Press.
- Goldman, Alvin (1999). **Knowledge in a Social World**, Clarendon Press.
- Haack, Susan (2003). **Defending Science within Reason: Between Scientism and Cynicism**, Amherst, NY, Prometheus US Book.
- Plantinga, Alvin (1967). **God and Other Minds**, Cornell University Press.
- Popper, Karl (1978). **Objective Knowledge**, Oxford, Clarendon Press.
- Rachels, James (2003). **The Challenge of Cultural Relativism in Philosophy for the 21 Century**, Ed by Steven M. Cahn, Oxford University Press.
- Stenmark, Mikael (2001). **Scientism: Science, Ethics and Religion**, Aldershot, Ashgate.
- Swami, Jitatanand (1999). "**Science, Ethics and Holistic values**", Bhartiya Vidya Bhavan.